درس پانصد و چهل و سوم

بررسی مبنای صاحب اشراق در اعتباریت وجود و انحصار وجود در ذات باری و افاضهٔ ماهیت (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

أو نقولُ غرضُه المباحثةُ معَ المشاءين فإنَّه كثيراً ما يَفعلُ كذلک ثم يُشيرُ إلى ما هوَ الحقُّ عندَه إشارةً خفيةً.[1]

در بحث جلسهٔ قبل به آن توجیه اول مرحوم آخوند نسبت به کلام شیخ اشراق اشاره کردیم که ایشان فرمودند: کلام شیخ را می‌توانیم از اینجا تأویل کنیم که منظور ایشان از اعتباریت وجود، یک اعتباریت مفهوم وجود است و بنابراین ایشان قائل به اصالت وجود هستند چطور اینکه در ذات باری که وجود را عین إنیّت او می‌دانند و همین‌طور در جواهر نوریه، وجود را عین مرتبه و ذات او تصور می‌کنند و تشخص را به همان مرتبه نسبت می‌دهند، در آنها قائل به اصالت ماهیت نشده‌اند و قائل به اصالت وجود شدند و هیچ ماهیتی را برای آن مراتب غیر از همان مرتبه‌ای که دارند قائل نیستند. بنابراین نسبت به جواهر غاسقه و عالم ماده و صورت که در

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۱۱.

اینجا اشکال بر ایشان ـ صاحب اشراق ـ مطرح می‌شود که ایشان در اینجا فرموده‌اند که ماهیت متصف به وجود نمی‌شود معنایش این است که یعنی عارض بر ماهیت نمی‌شود چون عرض همیشه احتیاج به وجود موضوع و ماهیت مِن حیثُ هی لا لیسٌ و لا أیسٌ بنابراین در ذات ماهیت تحقق معنا ندارد، ثبوت و تقرّر و وجود معنا ندارد.

شبهۀ حاصل از اعتقاد به عارضیت وجود بر ماهیت

بنابراین اگر ما بگوییم که وجود عارض بر ماهیت می‌شود این شبهه پیش می‌آید که باید ماهیت قبلاً به‌عنوان حمل عرض بر معروض وجود خارجی داشته باشد، پس باید آن وجود داشته باشد و وجود بر آن عارض بشود و اگر ماهیت بخواهد وجود داشته باشد پس دیگر نیاز به عروض وجود مجدد ندارد. این مسئله موجب شده که ایشان در باب اتصاف خارج بفرمایند که وجود عارض بر ماهیت نمی‌شود به این معنا نه‌اینکه منظور ایشان این باشد که در خارج ماهیت اصل هست؛ در عالم اعیان و در عالم ماده و صورت و در عالم جواهر غاسقه به اعتبار ایشان ماهیت اصل است و در آن عوالم وجودی و

جواهر نوریه وجود اصل است این مسئله این‌طور نیست؛ وجود یکی است و تفاوت نمی‌کند چه بالا باشد چه پایین هردو یکی است؛ حقیقت وجود یکی است و صور مختلفه‌ای در اینجا به‌واسطهٔ مراتب وجود پیش می‌آید.

توجیه نظریهٔ مرحوم صاحب اشراق و دفاع از شخصیت ایشان

خب از این نقطه‌نظر اشکال و مسئلهٔ ایشان برطرف می‌شود اما همان‌طوری‌که عرض کردم این توجیه نباید توجیه موجهی باشد زیرا اعتباری دانستن مفاهیم اعتباریه و انتزاعیه چیزی نیست که حالا شخصی مثل ایشان بیاید و بگوید که وجود امر اعتباری است و مقصودش همان اعتباریت به معنای مفاهیم باشد. در عالم مفاهیم هیچ آدم کم‌سوادی حتی قائل به اصالت نیست چه برسد به شخصی مثل ایشان که خب بالأخره فرد بسیار متینی در معارف بوده و خیلی عمیق بوده و با ذوق شهودی هم مطالب را تا حدودی اثبات کرده است. مرحوم شیخ اشراق مطالب ذوقی و شهودی هم داشته و از کلماتش این مسئله به‌دست می‌آید که از آن مسئلهٔ شهود برای استدلالاتش کمک گرفته است. اگر انسان

عبارت‌های ایشان را مطالعه کند این مسئله به‌نظر می‌رسد! همان‌طور که در عبارت‌های مرحوم حاجی در کتاب منظومه هم نحوهٔ عبارت نشان می‌دهد که آن مسائل کشفی ایشان در کیفیت ترتیب قیاسات تأثیر داشته و حکایت از یک نوع تازگی می‌کند چون عبارت نشان می‌دهد؛ عبارت آن حقیقت و منشأ انتزاع خودش را نشان می‌دهد! کلمات نشان می‌دهند که این منشأ انتزاع چه بوده است! در جزئیت می‌گفتیم که منشأ انتزاع رفع می‌شود، خود آن منشأ انتزاع را باید دید که چیست؛ مطالبی را که افراد می‌گویند، باید دید که منشأ انتزاع آنها چیست! کلماتی را که می‌نویسند باید انسان ببیند که منشأ انتزاعش چیست! آن منشأ انتزاع خیلی مهم است! خیلی مهم است! آیا منشأ انتزاع تصورات توخالی، توهمات پوچ، صرف قرائت بعضی از کتب، تصورات و عالم توهمات است یا منشأ انتزاع استفاضه و استناره از عالم غیب است، خیلی تفاوت می‌کند!

یک وقت من یک کتابی را می‌خواندم کتاب اصولی بود و اصلاً هیچ ارتباطی به این مطالب

نداشت. کتاب متقنی هم بود شرح معالم مربوط به سید علی قزوینی بود، ایشان حاشیه‌ای هم بر قوانین دارد. خدا مرحوم آقای غروی را رحمت کند، وقتی که من تنها پیش ایشان قوانین می‌خواندم آن موقع آن حاشیهٔ سید علی بر قوانین را مطالعه می‌کردم و هنوز هم دارم. خلاصه مطالعه می‌کردیم.

این سید علی بسیار مرد ملایی بود! خیلی مرد ملا و با سوادی بود! در این رسالهٔ اجماع هم مطالبی را از ایشان آورده‌ام اگر رفقا دیده باشند از ایشان نقل کرده‌ام. من وقتی که این عبارت‌های ایشان را می‌خواندم ـ خب اصولی است دیگر ـ احساسم این بود که ایشان باید یک چیزی داشته باشد و خلاصه با سایر افراد و اینها فرق کرده باشد تااینکه یک دفعه به یکی از دوستان که از اخلاف ایشان هستند این مطلب را گفتم، گفت: بله، یک هم‌چنین مطالبی پدر ما از ایشان نقل می‌کرد و می‌گفت که یک حالات خاصی داشته است ازجمله مطالبی که ایشان نقل می‌کرد این بود که می‌گفت: یک دفعه در قزوین یکی از علمای قزوین به نام کیوان قزوینی بود که کتاب و

اینها هم دارد. یک وقتی در همین سلسله‌ها هم بوده ولی بعد جدا شد و خودش مدعی شد و بعد مورد طرد مرحوم سلطان محمد گنابادی قرار گرفت و شروع کرد حرف زدن و بر علیه اینها کتاب نوشت. من کتابش را خوانده‌ام مطالب بیخودی دارد. مرحوم سید علی در قزوین افراد را از خواندن مثنوی و اینها نهی می‌کرد و وقتی سؤال می‌شد می‌گفت: کتاب‌های دیگر بخوانید و...

تعریف مرحوم سید علی قزوینی از مولانا و مثنوی

می‌گفت: یک شب من وارد شدم ـ زمستان بود ـ دیدم زیر کرسی خوابیده و کتاب مثنوی مطالعه می‌کند. گفتم که آقا شما چطور خودتان بالای منبر افراد را منع از اینها می‌کردید گفت: مثنوی را هر کسی نمی‌فهمد. ما باید بخوانیم و استفاده کنیم. اگر عوام بخواهند این را بخوانند دچار سردرگمی می‌شوند چون اسراری که در این کتاب هست قابل فهم برای هر کسی نیست. ببینید یک کسی مثل ایشان می‌آید این را می‌گوید!

آن‌وقت یک آقایی هم درمی‌آید می‌گوید: مکتب مثنوی با مکتب اهل‌بیت مخالف بوده است! ـ روزنامه‌اش الآن در خانه هست، برای من آورده‌اند ـ زیرا در قضیهٔ غدیر گفته است:

گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی، مولای اوست[1]

و از مولا تعبیر به دوست کرده است. خب جان من دو خط پایین‌ترش را بخوان! کلّش را بخوان که مولا را چه معنا کرده است:

کیست مولا آنکه آزادت کند *** بند رقیت ز پایت برکند
ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید

این چیزهایی که آمده گفته، آیا برای دوست است؟! برای همین دوست ننه‌قمر، زید، دخترعمه، دخترخاله و پسرخاله است که آمده دوست را این‌طوری معنا کرده است؟! آن‌وقت ببینید چقدر این مطالب ممکن است اثر سوء داشته باشد و آبروی مرجعیت را زیر سؤال ببرد و موقعیت مرجعیت باعث مسخرهٔ مردم بشود و باعث استهزاء طبقهٔ چیز بشود همان‌طور که من می‌بینم که دست می‌اندازند

---

[1] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

و... خودم در جریان هستم. خب چرا باید این‌طور صحبت کنند؟! این غلط است و صحیح نیست! اگر ما در تشیّع یکی از این آقایان شک داشته باشیم یک در میلیارد در تشیّع مولانا شک نداریم! چنین مطالبی راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفته است:

بازگو ای باز عرش خوش‌شکار ❊❊❊ تا چه دیدی این زمان از روزگار[1]

❊ ❊ ❊

راز بگشا ای علی مرتضی ❊❊❊ ای پس از سوء القضا حسن القضا[2]

مگر سنّی می‌آید یک هم‌چنین حرفی بزند؟! کدام سنّی تابه‌حال آمده از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان تعبیر به سوء القضاء کرده است؟! مگر ما مجبوریم که عناد را تا آنجایی پیش ببریم که خلاصه مورد مسخره و استهزاء مردم قرار بگیریم؟! راجع به چیزی که نمی‌دانیم و خبر نداریم صحبت نکنیم.

شعر مرحوم شیخ بهائی در وصف مولانا و مثنوی

وقتی شیخ بهائی می‌گوید:

---

[1] . همان، دفتر اول، ص ۹۸.

[2] . همان.

من نمیگویم که آن عالیجناب *** هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی معنوی مولوی *** هست قرآنی به لفظ پهلوی
مثنوی او چو قرآن مدل *** هادی بعضی و بعضی را مضلّ[1]

شیخ بهائی نمی‌فهمید؟! اینها را نخوانده است؟! این را شما می‌فهمید؟! شیخ بهائی و امثال او که افتخار تشیّع است نمی‌فهمیدند؟! خیلی تعجب است واقعاً خیلی تعجب است که الآن سر قضیهٔ بوعلی، دنیا دارد این بوعلی را به‌سمت خودش می‌کشد، این به‌سمت خودش، آن به‌سمت خودش می‌کشد؛ ایرانی‌ها می‌گویند: برای ماست! افغانی‌ها می‌گویند: برای ماست! یک سندی درآمده که تاجیکی‌ها می‌گویند: برای ماست! که آنها می‌گویند مال ماست. عرب‌ها هم که می‌گویند: یک وقتی حکومت عثمانی و اینها جزء همین‌ها بوده و آنها هم می‌گویند که اصلاً برای ما بوده است! نسبت به فارابی هم همین‌طور است. نسبت به سید جمال‌الدین اسدآبادی که اصلاً معلوم نیست اصل و نسبش کیست دعواست! افغانی‌ها می‌گویند: برای ماست! ایرانی‌ها می‌گویند: برای ماست. چرا؟! به‌خاطر اینکه مبارزه کرده درحالی‌که افکار انحرافی

---

[1] . روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۰۰، به نقل از شیخ بهایی.

داشت. الآن مفاخر را هرکدام دارند به‌سمت خودشان می‌کشند آن‌وقت ما در اینجا صاف‌صاف داریم به‌خاطر خامی‌های و نسنجیدگی‌های خودمان یکی‌یکی اصلاً اینها را طرد می‌کنیم و از اسلام و تشیّع بیرون می‌کنیم! خب چه چیزی گیر ما می‌آید؟!

ارزش ما به معارف صادره توسط اهل‌بیت علیهم‌السّلام از زبان اولیاء و عرفای الهی

آیا دنیا فقط ارزش ما را به جواهر صاحب جواهر می‌شناسد؟! آنها اصلاً جواهر نمی‌دانند چیست. آیا دنیا ارزش ما و تشیّع را فقط به احکام و مسائل جزئیهٔ حیض، نفاس، شکیات، سجدهٔ سهو و اینها می‌داند؟! ارزش ما در دنیا اینهاست؟! ارزش ما به چیست؟!

ارزش ما به این معارفی است که توسط اهل‌بیت از زبان این اولیاء و عرفای الهی بیرون آمده است. در دنیا علامه طباطبائی افتخار عالم اسلام است یا یک مرجع صاحب رسالهٔ توضیح‌المسائل؟! بوعلی افتخار عالم اسلام است یا یک فقیه؟!

تلمیذ: در همین رساله‌های عملیه هم آبروی خودشان را برده‌اند.

استاد: بله!

تلمیذ: من در یک مسئلهٔ مستحدثه خواندم که نوشته بود: آیا به سنگ مثانه سجده جایز است؟!

استاد: سنگ مثانه از کجا گیر بیاورد؟!

تلمیذ: حالا آقا حکمش را هم نمی‌داند می‌گوید: ظاهراً اشکال دارد؛ یعنی واقعاً نمی‌دانم اشکال دارد یا نه، لذا می‌گوید: ظاهراً اشکال دارد!

استاد: خوب است اینها را شما یک تحقیق و

تفحصی بکنید، مجموعهٔ خوبی می‌شود!! سنگ صفرا را چه می‌گفت؟!

تلمیذ: روی کتابش خیلی درشت نوشته بود: المسائلُ المستحدثة گفتم که باز کنم ببینم چیست؟! تا باز کردم دیدم این مسئله هست.

استاد: طرف می‌خواهد اینکه ازش خارج شده تا آخر عمر بماند، می‌خواهد بگذارد در سجاده به آن سجده کند یک وقتی حیف نشود!!

لزوم توجه به منشأ انتزاع هر حرف

اینکه من می‌گویم: باید ببینید منشأ انتزاع این حرف‌ها را چیست برای همین است؛ آن کسی که دارد می‌گوید: حکم سجده بر حجر مثانه چیست، شما دیگر عالَم این را تشخیص بدهید! حال‌وهوایش را تشخیص بدهید! طرز تفکرش را دیگر تشخیص بدهید! بنده شنیده بودم یک ماه طرف آمده بود راجع به این قضیه در درس خارجش بحث می‌کرد که اگر یک نفر بین حجرالأسود و درب، حطیم محتلم شد ـ همین آیةالله فاضل لنکرانی شما ـ حکمش چه می‌شود؟! حجش چه می‌شود؟! دوباره باید طواف کند یا نه؟! انگار فقط احتلام مانده در تمام ۲۴ ساعت سر این یک متر، پایین تشریف بیاورد. باباجان این مسخره‌بازی‌ها چیست! این طرز تفکرها

چیست! شما می‌خواهید تحقیق کنید تدقیق کنید هزارتا راه هست، هزارتا مسئله هست. البته یک نوشته‌ای بود که من همین‌طور تورق کردم و به این وضعیت می‌خندیدم. اگر این مطالب در سابق بود در چهارصد، پانصد سال پیش بود جای این حرف‌ها بود ولی امروز دیگر مردم طور دیگری دارند به ما نگاه می‌کند! افکار عوض شده و مسائل تغییر پیدا کرده و دیدگاه‌ها اصلاً خیلی فرق پیدا کرده است خلاصه باید طور دیگر مسائل را مدّنظر قرار بدهیم. علیٰ‌کلّ‌حال بالأخره مسئله همین است. آن‌وقت این مولانا با این عظمت و با این بیان و با این کیفیت ...! باباجان شما بگویید که برای مردم خوب نیست، نیایید این‌طور بگویید! خودتان بروید بخوانید مطالعه کنید استفاده کنید مطالب خوبش را بگویید. کسی تابه‌حال از تعریفی که مولانا از عمر کرده سنّی نشده است. شما یک نفر را بیاورید بگویید که از اینجا که آمده از عمر تعریف کرده یا ابوبکر یک نفر سنّی شد. الآن شما به‌خاطر مصالح خودتان هزارتا از مطالب را زیر پا می‌گذارید، دارید می‌گویید: تقیه! مدام می‌گویید: مصلحت نیست و فلان! امروز با یک

تشویق موافق می‌شوید و فردا با یک اخم مخالف می‌شوید! همه چیز را ملعبه قرار داده‌اند آن‌وقت مولانا در آن زمان و در آن وضعیت که وضعیتش معلوم نیست چه بوده، کیفیت آن زمانه که تمام حکّام در قونیه سنّی بودند و در آن موقعیت‌های اختناق و... اگر می‌خواست پرده‌دری بکند و این‌طور بخواهد بگوید که نمی‌شد. او آمد دو خط از ابوبکر تعریف کرد تا بتواند پنجاه صفحه از علی بگوید. آن دو خط را به‌خاطر این بیان کرد. نگاه کنید تعریفی که از عمر یا ابوبکر کرده چه بوده است ولی وقتی که به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌رسد واقعاً اصلاً طوری این مسئله را مطرح می‌کند که شما نمی‌توانید غیر از این تصور کنید که قلب و سرّش متصل با منبع ولایت و با منبع وحی بوده و از آنجا اشراب می‌گرفت. واقعاً راجع به آن مسئلهٔ عمر بن عبدود چه گفته است! اصلاً آدم مات می‌ماند! اشعار و غزلیاتش در دیوان شمس راجع به امیرالمؤمنین چه گفته است! اصلاً آدم می‌گوید که این علی‌اللهی بود! مثلاً می‌شود تصور عوام بر این قضیه این‌طوری باشد

آن‌وقت ما می‌بینیم که [این‌طور نسبت به مولانا حرف می‌زنند]، همه به‌خاطر جهل است! ما آمدیم جهل را بر خودمان روا داشته‌ایم و علم را بر خود حرام! لذا به این مسائل و این مطالب افتادیم!

لزوم تحقیق و تدقیق برای فرد عالم قبل از اظهارنظر

مرحوم پدر ما می‌گفتند: وقتی که از نجف آمدم یکی از اقوامشان که چند سال پیش هم از دنیا رفت پیش ایشان آمد، خب از حال‌وهوای ایشان اطلاع داشت و شروع کرد از مولوی بد گفتن که این دیوانه بوده و چه و چه بوده و... مدام گفت و گفت. پدر ما می‌گفتند که ما رفتیم مثنوی را آوردیم جلویش گذاشتیم و گفتیم که یک صفحه‌اش را بخوان و معنا کن. در همان خط اول گیر کرد! گفتم: شما چند دفعه تا حالا مثنوی را خوانده‌اید؟! گفت: من اصلاً نخوانده‌ام. گفتم: تو که اصلاً نخوانده‌ای آن عمامه پس برای چه روی سرت هست؟! پس بین تو و بقیه چه فرقی هست؟!

چهار سال بود یا شش سال بود که می‌شنیدیم یک آقایی طهران آمده و در همان زمان شاه در حسینیهٔ ارشاد حرف می‌زند و بر علیه چیز کتاب

نوشته است و سخنرانی کرده است و بر علیه او مطالب گفته‌اند و چه گفته‌اند؛ یکی گفت: یزیدی است. یک گفت: عمری است. یکی گفت: دین ندارد. یکی گفت: اصلاً لائیک است و هر کسی برای خودش یک چیزی گفت حتی من از مرحوم پدرمان هم راجع به این مطالب شنیدم. چند سال از این قضیه گذشت هر کسی از من سؤال می‌کرد می‌گفتم: نمی‌دانم. تااینکه خودم رفتم کتابش را خواندم. اولین کتابی که گرفتم کویر بود بعد که خواندم گفتم: این، این است. تا نخواندم، نگفتم و اظهارنظر و قضاوت نکردم حالا هر کسی که می‌خواهد باشد. راجع به او همه هرچه می‌خواهند بگویند، بگویند! خب پس بین طلبه و غیر طلبه چه فرقی هست؟! اینکه نمی‌شود هر کسی هرچه بگوید خب بقیه هم بیایند همان را بگویند. آقا چند صفحه از این را خوانده‌اید؟! خب جایی که مرحوم قاضی بیاید با آن سعهٔ علمی با آن وضعیتش که نمی‌توانید انکار کنید و جرئت ندارید انکار کنید و قابلیت مقایسهٔ بین خودتان و او را ندارید، او بگوید که هشت بار مثنوی

را مطالعه کرده‌ام و هر بار مطلب جدیدی برای من حاصل شد که در قبل نبود، حالا تو درمی‌آیی می‌گویی که

گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی مولای اوست

منظور از دوست، دوست است دیگر! مثلاً پسرخاله است یا همسایه‌ات یا شریکت است. یعنی پیغمبر سه روز مردم را در آن گرما نگه داشته تا بگوید که مولا و دوست! دوستش داشته باشید! یک وقت به او سنگ نزنید ها! یک وقت بعد از من اهانت نکنید، خدا را خوش نمی‌آید! او داماد من است! یعنی مولانا با این وضعیت مولا را به دوست معنا کرده است؟! به همین دوست؟! حالا بگذریم از شعرهای قبل و بعدش و این چیزها. این است؟! آیا مسئله جهل است یا تجاهل است؟! گمان نمی‌کنم مسئله جهل باشد، شاید برای بعضی‌ها جهل باشد ولی خدایی نکرده اگر تجاهل باشد مسئله مشکل است! خلاصه باید که به خودشان فکر کنند! این‌طور که نمی‌شود! علیٰ‌کلّ‌حال الحمدلله بالأخره وضعیتی هست که مردم و آن کسانی که باید به‌دنبال حق بروند خودشان می‌روند و پیدا می‌کنند و به این

حرف‌ها هم ترتیب‌اثر نمی‌دهند.

جریاناتِ مانعِ حق!

دوستان مطالبی از این‌طرف و آن‌طرف برای من می‌آورند؛ یک وقت یک صفحه‌ای برای من فرستاده بودند که یک شخصی از سایت یکی از همین آقایان ـ الآن فوت کرده است؛ آقای لنکرانی ـ استفتائی کرده بود در آن زمانی که درویش‌ها خراب کرده بودند و ... که آیا رفتن به مجالس اینها اشکال دارد؟ گفت: حرام است و چه هست و اینها همه دارای انحراف هستند و اینها چه هستند. حالا طرف خودش بوده یا کسی دیگر [این کار را کرده بوده بماند]. نویسنده یک دختر ۲٤ یا ۲۵ساله در انگلیس بوده که ایمیلی زده بود و آنها هم به این کیفیت پاسخ داده بودند. بعد هم شروع کرد: ای فرزندان من همهٔ شما را نصیحت می‌کنم که از مکتب دور نشوید، از حق دور نشوید، به فقها پناه ببرید و ... .

بعد [آن دختر] گفته بود که آیا شما که می‌گویید: اینها منحرف هستند اطلاعی بر عقائدشان دارید؟! شما بفرمایید کدام‌یک از عقائد اینها با عقیدهٔ تشیع مخالف است! کدام‌یک از عقائد اینها با عقائد تشیع

مخالف است؟! وانگهی اگر یکی از عقائد اینها مخالف بوده است مگر در میان خود شما فقهاء عقائد مخالف وجود ندارد؟! مگر خودتان فتواهای ۱۸۰ درجه مخالف باهم ندارید؟! خب حالا این دلیل بر این است که این مسئله به این کیفیت است؟! علاوۀ بر آن شما که می‌گویید: همۀ اینها مخالف هستند آیا شما عقائد همۀ اینها را دیده‌اید که الآن این‌طور به ضرس قاطع می‌گویید: همۀ اینها عقائد انحرافی دارند؟!

دفاع از شخصیت مرحوم گنابادی و پیروانش توسط یک شاهد عینی

اتفاقاً من یک وقتی یک کتابی را راجع به اینها می‌خواندم برای مرحوم گنابادی؛ خود من هیچ چیزی ندیدم و اتفاقاً مرد بسیار بزرگ و خیلی مؤدب به آداب و خیلی چیز بودند. یکی از دوستان چند سال پیش در همان منطقه رفته بود خیلی از رفتار و کردار آنها و برخورد و صمیمیت آنها خیلی تعریف می‌کرد. من از او سؤال کردم آیا چیز مخالف و انحراف دیدی؟! می‌گفت: نه، من هیچ چیزی ندیدم. نمازشان مثل ما بود، روزه‌شان مثل ما، احکام شکیات مثل ما، حجشان مثل ما و همه چیزشان مثل

ماست و من چیزی ندیدم! حالا یک سبیل می‌گذاشتند و مو بلند می‌کردند، آن‌هم حالا کراهت دارد، دیگر مرتد که نشدند! اتفاقاً آن شخص از فضلاء هم است.

اشکال دیگری که گفته بود این بود که آیا شما در میان فقهاء خودتان آدم منحرف ندارید؟! ـ این دیگر خیلی عالی است ـ آیا تابه‌حال همهٔ فقهایی که آمده‌اند همه آدم‌های درجه یک بوده‌اند؟! این‌همه افرادی که تابه‌حال اهل دنیا، فساد، افساد، فلان و اینها از میان فقهاء بودند آیا درست است که ما بگوییم: همهٔ فقهاء منحرف هستند؟! چون یک عده‌ای از آنها چیز هستند؟! خب این را دیگر چاپ نکردند، این دیگر صلاح نیست!

خب ببینید دارند مسخره می‌کنند! شما که درمی‌آیی یک هم‌چنین حرفی می‌زنی اول عقائد اینها را بخوان، رساله‌شان را بخوان، احکامشان را بخوان بعد بگو. طرف یک سبیل گذاشته، می‌گوید: این منحرف است ولی دیگری می‌آید با ریش تراشیده خمس حساب می‌کند و دستش را هم می‌بوسد.

سبیل گذاشتن بدتر است یا تراشیدن ریش بدتر است؟! چرا به او منحرف نمی‌گویی؟! حالا اینکه یک سانت سبیل گذاشته منحرف است! می‌گویید: جلو نروید نروید! این عمل حرام انجام داده و آن عمل مکروه انجام داده است! ببینید اینجاست که دیگر مسئله به مسئلهٔ قشریت برمی‌گردد! دیگر مطالبی که در طول سالیان سال و صدها سال همین‌طور مبتلا بود و فقط همین ظاهر دیدن و فقط همین قشری دیدن و فقط همین به‌حسب ظاهر و اینها حکم کردن و آن‌وقت دیگر مطالب دنیوی و مخالفت با مصالح و... دیگر مسائل باطنی را خودتان بهتر می‌دانید!

اینها جریاناتی است که می‌آید جلوی حق را می‌گیرد و انسان را نسبت به مطالب بی‌اعتماد می‌کند و اعتماد دیگر ازبین می‌رود، وثوق دیگر ازبین می‌رود، انصاف دیگر ازبین می‌رود.

بیان مصداقی از دخالت مسائل دنیایی در صدور حکم توسط فقهاء

یک قضیه‌ای سه سال پیش اتفاق افتاده بود؛ یکی از افراد در هند بسیار مرد موجه، متین، اهل خیر، دارای دار الأیتام، دارای مراجعات و کمک به فقرا و

بیچاره‌ها خلاصه خیلی در آن شهر حیدرآباد مرد موجهی بود، حسینیه داشت و فلان. یک کسی در آنجا بود، نماینده بود حالا از طرف هر کجا بود! یک سیدی بود و خلاصه چشمش نمی‌تواند ببیند که افراد به این مراجعه می‌کنند؛ به این آدم بازاری موجه فلان و ... به‌انحاء مختلف مدام مسائلی را به‌وجود می‌آورد و قضایای را به‌وجود می‌آورد تااینکه یک دفعه در روزنامه آمده بود یک قضیه‌ای را مربوط به جریان کربلا نوشته بود. الآن یادم نیست مسئله چه بود؛ خیلی قضیهٔ مهمی هم نبود! خیلی‌ها این مطلب را می‌گویند و حتی در کتابشان نوشته‌اند، آن شخص تا می‌بیند که یک هم‌چنین مسئله‌ای هست یک‌مرتبه همان را می‌گیرد و کاهی را کوهی می‌کند و از احساسات مردم نسبت به سیدالشهداء علیه‌السّلام سوءاستفاده می‌کند و حکم به مخالفت با اهل‌بیت و ارتداد و اعدام می‌دهد؛ یعنی قضیه تا اعدام هم پیش می‌رود و افرادی را هم بالای منبر دعوت می‌کند که شما نشسته‌اید درحالی‌که افرادی که کافر و مرتد و مخالف با اهل‌بیت هستند در این شهر حضور دارند.

یک عده بلند می‌شوند به‌عنوان داوطلب که بیایند این شخص را اعدام کنند. بعد خلاصه آن شخص توسط بعضی از دوستان در منزل ما می‌آید و من هم آن شخص را دیدم مرد خوبی بود مرد بسیار منظم و منزهی بود. پیش آقایان رفته بودند و یک استفتائیه‌ای جمع کرده بودند که ایشان این حرف را زده است آیا حکم این اعدام است؟! یک نفر از اینها نیامد بگوید که آقا این را اعدام نکنید! گفته بودند: بهتر است که راجع به این مسئله چیز بشود، حالا ایشان شاید بعداً توبه کند و ... بعضی‌ها اصلاً حرف نزدند و بعضی‌ها هم به این کیفیت دو پهلو جواب دادند. یک نفر از افرادی که من پاسخ اینها را دیدم نگفته بود این مسئله چیست و ... ما هم صریح برداشتیم نوشتیم غلط کرده هر کسی آمده فلان کرده است [حکم اعدام داده است] خود او باید محاکمه بشود و در صحبت این شخص اشکالی نیست و بسیاری این مطالب را می‌گویند، نهایتاً انسان اشتباه می‌کند. اینها همه حرام است و محاربهٔ با خدا و رسول است و این [نوشته] را برداشتند طهران بردند و نشان آقای خامنه‌ای داده بودند ایشان هم خلاصه چیز کرده بودند و فرستاده

بودند که خلاصه این قضیه یک وقتی حادّ نشود و شدت پیدا نکند!

شما ببینید دارند طرف را اعدام می‌کنند ولی آقا به‌خاطر مصالح خودش نمی‌آید یک حرفی بزند. چرا؟ چون ایشان نمایندهٔ فلانی است! تمام کارهای ما براساس مصالح مادی است؛ تا ببینیم آیا وضعیت چطور است؛ بالا و پایین کنیم این‌طرف و آن‌طرف که چیزی پیش نیاید و طوری نشود و قضیه‌ای پیش نیاید! دیگر خدا خودش آدم را حفظ کند. علیٰ‌کلّ‌حال این‌هم بالأخره حاشیه‌ای بود که به متن تبدیل شد. دیگر وقت گذشت إن‌شاءالله ادامهٔ مطلب برای بعد بماند.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد